

درآمدی به سیر تطور بحران نئولیبرالیسم

سهراب صبح

یک بار دیگر حال سرمایه‌داری به هم خورده، سرش گیج رفته، قلبش گرفته؛ مغزش در چنگ استیصال و چنگال اختلال دچار جمود و گرفتار رکود شده و بی‌آن که درگیر انقلاب کارگری باشد، سخت منقلب گردیده است! یک بار دیگر سرمایه‌داری رو به قبله (= واتیکان) شده است! پس از بحران‌های دهه‌ی چهل (۱۹۳۰) و هشتاد (۱۹۷۳) یک بار دیگر سرمایه‌داری به حالت اغماء افتاده است. هر چند اوضاع و احوال سیاه و اشنگتن و لندن ۲۰۰۸ با روزگار سرخ ۱۹۶۸ پاریس قابل قیاس نیست، اما در هر صورت فروپاشی بنیاد نظری و تلاشی مالی هارترین شکل سرمایه‌داری جدید (نئولیبرالیسم متکی به اقتصاد بازار آزاد) از یک سو کل نظام سرمایه‌داری جهانی را به چالشی جدی کشیده و از سوی دیگر امکان بالقوه‌ی احیاء یک جنبش اجتماعی فراگیر سوسیالیستی را فرا روی طبقه‌ی کارگر و همه‌ی فرودستان جامعه نهاده است.

توفانی که در اواخر دهه‌ی نخست هزاره‌ی سوم ارکان وال‌استریت را لرزاند و بازارهای آراسته و شیک و پیک غرب را به هم ریخته و پس‌لرزه‌هایش اقتصاد رو به شکوفایی چین و روسیه را متزلزل کرده است، در چند تصویر مشخص قابل تصور تواند بود. لایه شکافی این بحران – صرف‌نظر از همه‌گیری جهانی آن و تاثیر بر اقتصاد آشفته جمهوری اسلامی – به ویژه از این منظر برای کارگران، زحمت‌کشان و به تبع ایشان سوسیالیسم کارگری ایران حائز اهمیت است که خاطر نشان شویم، جناح‌های مختلف سرمایه‌داری اسلامی با نسخه‌ی نئولیبرالی سال ۲۰۰۲ بانک جهانی به پیشواز بیمار در حال احتضار اقتصاد ایران شتافته‌اند و به بهانه‌ی کذایی استقرار همه‌جانبه همان عدالتی که طی سی سال گذشته مردم را به فقر و فلاکت تمام عیار نشانده است می‌خواهند از طریق حذف چند درصد سوبسید ناچیز و حداقلی نان و برق و آب و بهداشت و حمل و نقل و آموزش، عنان سگ‌های سیری ناپذیر بازار آزاد را باز کنند و با ارایه‌ی چند هزار تومان بی‌ارزش و فاقد قدرت خرید به مردم گرسنه، صدقه‌گیری به شیوه‌ی "کمیت‌ی امداد" را جای‌گزین اعتلای استانداردهای زندگی و رفاه و برابری کنند. در حالی که سرمایه‌داری غرب در سوگ نئولیبرالیسم عزا گرفته و جنازه‌های متعفن اصحاب مکتب وین (فون‌هایک، فون‌مایرز) و مکتب شیکاگو (میلتون فریدمن) روی دستش ماسیده و گندیده است؛ نوکان‌های نوکیسه‌ی ایرانی (اصول‌گرایان) با هلهله‌ی شادی همپالکی‌های نئولیبرال خود (اصلاح‌طلبان)، در کله‌های پوکشان رویای کوچک‌سازی و عدم دخالت دولت در بازار و خصوصی‌سازی را سر داده‌اند. هرچند نظام سیاسی فعلی به گونه‌ی تنظیم شده است که دولت (به مفهوم حاکمیت) نه فقط در کوچک‌ترین مسایل شخصی مردم هم دخالت تخریبی می‌کند بلکه اساساً خصوصی‌سازی به مفهوم واقعی و اسلامی آن یعنی خودی‌سازی و تقسیم ثروت میان معدود افراد وفادار از همان فردای مصادرة

انقلاب ۵۷ آغاز شده است. با این همه و بدون در نظر گرفتن آثار به لجن نشستن کشتی شکسته‌ی نئولیبرالیسم و میزان و تاثیر این واقعه بر مرداب اقتصاد بورژوازی اسلامی؛ مارکسیست‌های ایرانی موظفند با یک چشم به تحولات جهانی سرمایه‌داری بنگرند و با چشم نگران دیگر به تحلیل مسایل داخلی ایران بپردازند و در مجموع آلترناتیوها و ظرفیت‌های موجود برای تحقق سوسیالیسم کارگری را ارزیابی و طراحی کنند. انگیزه‌ی شکل‌بندی این مقاله از همین دریچه توجیه‌پذیر است.

۱. نطفه‌ی بحران کنونی وال‌استریت به مثابه‌ی سقوط نئولیبرالیسم و انسداد همه بزرگراه‌های منتهی به بازار آزاد پس از بحران دهه‌ی هشتاد (۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴) شکل گرفت. در آن سال‌ها جورج بوش (پدر همین دبلیو بوش)، استادیار دانشگاه رایس، مدیر سرویس مرکزی اطلاعات ضد جاسوسی و رییس دفتر ارتباطات ایالات متحده در پکن بود و هنری کیسنجر علاوه بر تدریس در دانشگاه‌های جورج تاون و هاروارد، ایفای نقش‌های کلیدی در تصمیم‌سازی‌های وزارت امور خارجه، اداره‌ی کمیته‌ی مشورتی بین‌المللی بانک چیس مانهاتان را نیز به عهده داشت و نقش فعلی توماس فریدمن در نیویورک تایمز را نیز ایفا می‌کرد. رییس این بانک دیوید راکفلر مشهور بود. همان زمان هانتینگتون ضمن هماهنگی مسایل راهبردی در شورای امنیت ملی و سردبیری فارن پالسی، مشغول تاسیس مرکز مطالعات استراتژیک "اولین" بود و ... باری در آن هنگام علی‌رغم فراموشی شدن سرمایه‌داری و طرح نظریه‌ی دهکده‌ی جهانی مکلوهان اما، امواج مخرب گلوبالیزاسیون آغاز نشده و سیاست‌های وقت و موقت جهانی اقتصادی حاکم بر ایالات متحده بر مبنای نوعی گفتمان ناسیونالیسم افراطی مستقر گردیده و از انتزاع و استقلال و جدایی میان دولت‌های سرمایه‌داری پشتیبانی می‌کرد و منافع هنگفت سرمایه‌گذاران و شرکت‌های فراملی اروپایی را به چالش می‌کشید و ضمن تحدید مناسبات تجارت آزاد، به طور مستقیم وابستگی درونی جابه‌جایی پذیر اقتصاد سرمایه‌داری را در تمام دنیا به خطر می‌افکند و مانع از گردش آزاد پول و در نتیجه پول‌سازی می‌شد. سمپات‌های ریچارد نیکسون، ماجرای واترگیت را توطئه‌ی علیه سیاست‌های اقتصادی پیش‌گفته می‌دانند. به ادعای جف فریدن گذشته از ارتباط معنادار سرمایه فراملی با جریان واترگیت، کافیست گفته شود "سرمایه-گذاران بین‌المللی خواه در برکناری نیکسون دخالت داشتند یا نه؛ وقتی که ریچارد نیکسون تبتدار و تلوتلو خوران از صحنه خارج شد، نفس راحتی کشیدند. حکومت جerald فورد گرچه اندکی نامشخص اما معقول‌تر بود و انتصاب نلسون راکفلر در ۱۹ اوت ۱۹۷۴ به مقام معاونت پرزیدنت فورد پایان نهایی و قطعی سال‌های پرتلاطم ضربه نیکسون و تهدید حمایت‌گرایی جدید بود ... به طور وسیعی احساس می‌شد که حزب جمهوری خواه مرده است."

("The Importance of the Atlantic" International Finance 17 Nov. 1975)

همان هنگام پنجاه بانک معتبر جهانی در کمیسیون سه جانبه جمع شده بودند تا منافع امپریالیسم را - که گفته می‌شد با سیاست‌های نیکسون به خطر افتاده بود - احیاء کنند. بانک‌های آمریکایی (چیس مانهاتان، مانیوفکچرز هانور، کانتیننتال ایلی نویز، امریکا کورپوریشن، ج.پ. مورگان اندکو؛ فرست شیکاگو) در کنار بانک‌هایی از فرانسه (کایسه ناسیونال دوکرویت دگریکول)، ژاپن (دای ایچی کانگیو) بریتانیا (بارکلیس بانک) کانادا (آف مونترال) و ... گرد آمده بودند تا ستون‌های اصلی نقشه‌های اولیه‌ی مهندسی جهانی شدن سرمایه‌داری را در تمام عرصه‌ها پی بریزند. آنان پس از سقوط نیکسونیسم به دوره‌ی می‌نگریستند که در آن ارزش‌های اجتماعی اقتصادی و سیاسی برخاسته از سرمایه‌داری غرب (آمریکا + اروپای غربی) به ارزش‌های جهانی تبدیل شوند. به عقیده‌ی آنان مصرف، لوکوموتیو سود بود. در سال ۱۹۶۸ مجله‌ی فاریس - که با افتخار خود را افزار سرمایه‌داری می‌نامید - نظریات لی‌بیکمور (رییس نابیسکو) در مورد شکل دادن به جهان واحد مصرف همگون را منعکس کرد. بیکمور با نگاه به روزی که در آن اعراب و آمریکاییان، ساکنان آمریکای لاتین و اسکاندیناویان، با همان ولع در حال ملج ملوج کردن شیرینی‌های رییس باشند که پیش‌تر کواکولا می‌نوشتند یا دندان‌هایشان را با گلگیت مسواک می‌زدند غرق در

رویای شرکتی می‌شود. (on world, forbes, 15 nov. 1968). پس از به قدرت رسیدن جرال فورد - و پیش از آن‌که رونالد ریگان سوار قدرت شود - سرمایه‌داری آمریکا چند برنامه‌ی فوری را در دستور کار خود قرار داد. از جمله توازن میان حکومت و رسانه‌ها، مهار روشنفکران منتقد، تحدید آموزش عالی، کنترل ساختار کار؛ سیاست صنعتی و اقتصاد بین‌الملل ... بحث پیرامون روش‌مندی‌های نظری و مکانیسم‌های اجرایی هر یک از این برنامه‌ها به تنهایی موضوع ده‌ها مقالات است و تبعاً از حوصله‌ی این مبحث خارج. بنابراین و برای ورود به ابعاد وسیع بحران کنونی سرمایه‌داری بازار آزاد و طرح چپستی آن چه که در حوزه‌های بازار بورس و سرمایه پولی (به تعبیر مارکس بدوی‌ترین شکل قرون وسطایی سرمایه) و سفته بازی از مدخل انفجار حباب‌های اقتصادی سوداگرانه و به بن‌بست خوردن ساب پرایم (وام‌های طولانی مدت با ریسک زیاد)، ابتدا به زمینه‌های ظهور تفکر اقتصاد بازار آزاد، مقررات زدایی عدم مداخله‌ی دولت در بازار، گسترش خصوصی‌ها فربه سازی خدمات به جای تولید صنعتی تقلیل دستمزدها و حتا افول اقتصاد کینزگرا (سرمایه‌داری دولتی کنترل شده و مداخله‌گر موسوم به دولت رفاه) و در نهایت چگونگی رونق موقت اقتصاد کاباره‌یی (کازینویی) می‌پردازیم.

۲. نئولیبرالیسم چه طرح از پیش تعیین شده‌ی سرمایه‌داری باشد و یا در نتیجه‌ی مجاب شدن سرمایه‌داری به آزادسازی اقتصادی از مسیر نفی یا به حداقل رساندن دخالت دولت در مناسبات بازار به منظور کسب سود بیش‌تر شکل گرفته باشد، و یا حتا از درون بحران‌های مالی و مناسبات ناشی از انباشت سرمایه بیرون آمده باشد در هر صورت ایده‌نولوژی حاکم بر سرمایه‌داری طی سه دهه‌ی گذشته بوده است. و ورشکستگی و به پیسی خوردن آن از یک جهت موید درستی نظریه‌های اقتصادی مارکس در مجلد سوم کاپیتال است و از جهت دیگر به مفهوم سرآمدن عمر دوری از سرمایه‌داری است که پس از سقوط سرمایه‌داری دولتی شوروی، عربده‌ی "پایان تاریخ" و پیروزی نهایی "جهان آزاد" را سر داده و جهانی شدن‌های اجباری را فراوری مانده بود. آیا می‌توان گفت که بحران اخیر سرمایه‌داری از طریق جابه‌جایی دولت غیرمسوول (absentee government) با یک دولت مداخله‌گر و بزرگ (big government) ترمیم پذیر و قابل حل است؟ چنان‌که دولت‌های غربی از طریق سیاست کاهش بهره، تزیق پول به بانک‌ها و بازگرداندن اعتماد از دست رفته‌ی مردم و در نهایت اعاده‌ی نرخ سود وارد آن شده‌اند! برای پاسخ به این سوال ابتدا باید کمی در اصل ماجرا تأمل کرد.

به یک تعبیر بحران سودآوری سرمایه در چارچوب سقوط ارزش‌ها و اعتبارات ایده‌نولوژی نئولیبرالیسم رخ داده است. دیوید هاروی در بررسی‌های خود پیرامون "تاریخ مختصر نئولیبرالیسم" نحوه‌ی استقرار نئولیبرالیسم را معطوف به طراحی از پیش تعیین شده‌ی نهادهای مشخص سرمایه‌داری می‌کند. بر پایه‌ی روایت هاروی بودجه‌های بسیار کلان که از سوی شرکت‌های مهم تأمین می‌شد برای راه اندازی موسسات پژوهشی و ایجاد رابطه‌هایی بسیار نزدیک با جوامع دانشگاهی جهت تبلیغ و ترویج نئولیبرالیسم سازماندهی شده است. (صص ۶۶-۶۵) تا جایی که کارفرمایان سویدی (۱۹۸۳) از کنترلی که بر جایزه‌ی نوبل اقتصادی داشتند استفاده کردند،^۱ تا برای پیروزی در مبارزات انتخاباتی نئولیبرالیسم را در تفکر اقتصادی جامعه سوئد تقویت کنند (ص ۱۶۰). به نظر هاروی آنچه به هژمونی‌یابی ایده‌نولوژی نئولیبرالیسم منجر شد، نه ارزش عملی واقعی راهکارهای آن بلکه صرف وجود مجموعه سرمایه‌داران مالی و اقتصادی، پایگاه‌های محافظه‌کار و نومحافظه‌کار، دانشگاه‌ها، موسسات پژوهشی، تبلیغات رسانه‌یی و صاحب نظران و متخصصان اقتصادی بود. به ویژه از آن رو که در زمان اعتلای نئولیبرالیسم، ایده‌نولوژی‌های بدیل به دلیل بحران‌های ناشی از انباشت سرمایه و ورشکستگی لیبرالیسم قدرت خود را از دست داده بودند. انباشتی که در تحلیل هاروی می‌توانست نتیجه طرحی توطئه‌گرانه‌ی باشد که نئولیبرالیسم با حملات سوداگرانه و هماهنگ شده‌ی خود

۱. در سال ۱۹۹۸ آمارتیاسن هندی، سال ۱۹۹۹ ابرت ای. ماندل کانادایی سال ۲۰۰۳ کلودبلیو به اتفاق جی. گرنگر انگلیسی و رابرت انگل آمریکایی نوبل اقتصاد را برده‌اند. بقیه‌ی برندگان نوبل در تمام این سال‌ها آمریکایی بوده‌اند.

بر این یا آن پول (ارز) و بورس بازار مالی به اعتصاب و فرار سرمایه دست می‌زد (ص ۱۶۳). پیش شرط تحقق راهبردهای نئولیبرالیسم غیبت و در صورت فعالیت انهدام اتحادیه‌ی کارگری بود.

۳. ریگان‌یسم یکی از دو صورت‌مندی اصلی حاکم بر گفتمان نئولیبرالیسم به شمار می‌رود. دهه‌ی ۱۹۶۰ برای آمریکا دهه‌ی نارضایتی اجتماعی و بحران مالی شهرها بود، اما به نوشته‌ی هاروی گسترش استخدام عمومی و تهیه آذوقه برای مردم – که تا حدودی کمک‌های مالی سخاوتمندانه دولت فدرال بودجه آن را تامین می‌کرد – به عنوان راه حل تلقی می‌شد. در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ نیکسون – که با مشکلات مالی فراوانی مواجه بود – بحران مالی را پایان یافته اعلام کرد. (ص ۶۷) اعلام این خبر مبین کاهش سوبسیدهای دولت فدرال بود. به موازات قطع این کمک شکاف بین درآمدها و هزینه‌ها در شهر نیویورک فزونی یافت و این شهر را به سوی وام‌گیری بی‌رویه‌ی سوق داد که قادر به باز پرداخت آن نبود. در سال ۱۹۷۵ شهر نیویورک با امتناع باند نیرومند بانکداران سرمایه‌گذار در تمدید مهلت بازپرداخت بدهی روبه‌رو شد و عملاً به ورشکستگی حقوقی در غلتید. در این وضع اضطراری لوئیس پاول (رییس دادگاه عالی ایالتی) طی نامیه‌ی محرمانه ضمن تاکید بر جدیت سرمایه در پرورش دولت، پذیرش ضمانت حقوقی شهر نیویورک از سوی دادگاه را مشروط به ایجاد نهادهای جدید در حوزه‌ی مدیریت بودجه شهری کرد و تصریحاً از روی‌کرد به مدیریت کارفرمایانه حمایت به عمل آورد. مدیریت که رفاه شرکت‌ها را به جای رفاه مردم می‌نشاند و نقش دولت را از هدف تامین نیازهای مردم به سوی ایجاد فضای مناسب و بسترهای متناسب برای فعالیت تجاری شرکت‌ها تغییر جهت می‌داد. بحران نیویورک – به قول زوین – نشانه‌ی راهبرد نوظهور تورم‌زدایی همراه با توزیع مرتجعانه درآمد، ثروت و قدرت بود. چرا که به جز تضعیف بخش بزرگی از زیرساخت‌های اجتماعی شهری و احیای شیوه‌ی دیگری از قدرت طبقاتی، بانک‌های سرمایه‌گذاری به عنوان یکی از طراحان مدیریتی شهر نیویورک بازسازی اقتصادی آن را پیرامون فعالیت‌های مالی و خدماتی و خدمات جنبی در دستور کار قرار دادند و به مصرف‌گرایی تنوع بخشیدند (ص ۷۱). به نوشته‌ی هاروی قربانی اصلی نئولیبرال سازی زیرساخت‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شهر نیویورک، طبقه کارگر و مهاجران قومی بودند. در سال ۱۹۸۰ رونالد ریگان به عنوان نماینده جمهوری خواهان به ریاست جمهوری رسید و به بهانه‌ی مبارزه با تورم، سیاست‌های نئولیبرالیستی مقررات‌زدایی از اقتصاد بازار آزاد را به اجرا درآورد.^۱ کاهش حدود و محتوای نظارتی و کنترلی دولت فدرال به ترتیب کلیه فعالیت‌های صنعتی، شرایط محیط‌های کاری، مراقبت‌های بهداشتی و حمایت از حقوق مصرف‌کننده نیز کاهش بودجه و مقررات‌زدایی از جریان مالی، سرمایه‌گذاری، و تجدیدنظر وسیع در تعیین مالیات با هدف فریب‌سازی قدرت طبقاتی بورژوازی، در نهایت به بسیاری از شرکت‌های سرمایه‌گذاری امکان داد بدون پرداخت مالیات به جمع آوری سود بیش‌تر بپردازند. (مقایسه کنید با لغو ۳ درصد مالیات از ارزش اضافه که اخیراً دولت احمدی‌نژاد زیر فشار سرمایه‌داران بازار به آن تمکین کرده است!!) به قول هاروی شلیک نهایی ریگان و اگذاری بی‌قید و شرط دارایی‌های عمومی به بخش خصوصی بود. (ص ۷۷) نخسین برنامه‌ی ریگان انهدام همه‌ی اتحادیه‌های کارگری بود. برای دستیابی به این هدف، تحریک اتحادیه‌های کارکنان کنترل هوایی به اعتصاب و متعاقباً سرکوب آنان (۱۹۸۱) در کنار انتقال فعالیت‌های صنعتی از نواحی شمال شرقی و شمال مرکزی – که تحت نفوذ اتحادیه‌ی کارگری بودند – به ایالات جنوبی فاقد تشکل‌های کارگری، در دستور کار نئولیبرالیسم قرار گرفت. در راستای پشتیبانی از در هم شکستن فعالیت اتحادیه‌ی کارگری رسانه‌های حامی نئولیبرالیسم (وال استریت ژورنال) و نویسندگانی همچون جورج کیلدر به همراه دانشکده‌ی متمدن علوم بازرگانی و دانشگاه‌هایی از قبیل هاروارد و استنفورد و به ویژه کرسی اقتصادی دانشگاه شیکاگو به زعامت میلتن فریدمن وارد گود تبلیغ و ترویج اقتصاد

^۱. طرح تحول اقتصادی احمدی‌نژاد (= نوکان‌های افراطی ایران) عیناً از طرح ریگان و در واقع تئوری‌های میلتن فریدمن کپی شده است و اصول و اهداف مشابهی را دنبال می‌کند. خصوصی‌سازی (شما بخوانید خودی‌سازی) در ایران و هر جای دیگری به معنای باز کردن زنجیر سگ‌های هار بازار آزاد و افول قدرت خرید کارگران و فروستان است.

بازار آزاد و گسترش خصوصی‌سازی‌ها شدند. در این میان نهادهای بین‌المللی نظیر سازمان ملل متحد، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به یاری تحکیم پایه‌های نئولیبرالیسم شتافتند.

۴. تاجریسم یکی دیگر از صورت‌های غالب بر ایده‌ولوژی نئولیبرالیسم است. تا قبل از دهه‌ی ۱۹۶۰ انگلستان به عنوان قدرت برتر امپریالیستی و مرکز ثقل امور مالی بین‌المللی، در سازوکارهای اقتصاد جهانی نقش اول را ایفا می‌کرد. پس از جنگ بین‌المللی دوم و ظهور قدرت امپریالیستی، آمریکا، دولت انگلستان برای حفظ نقش آفرینی جهانی خود دست به یک سلسله اقدامات گسترده در زمینه‌ی سرمایه مالی زد که با توجه به انباشت سرمایه به بحران‌های دهه ۷۰ گره خورد و باعث صعود وحشتناک نرخ تورم، کاهش شدید بودجه، افزایش هزینه‌های دولت، بی‌کاری وسیع کارگران و اعتصاب وسیع کارگری شد. در این دوران حزب کارگر که به نوعی حامی دولت رفاه‌گینزی بود، زمام حکومت را در اختیار داشت. حزب کارگر و به واقع دولت حاکم بر انگلستان برای مهار بحران ناگزیر شد با تسلیم به سیاست‌های انقباضی صندوق بین‌المللی پول (کاهش هزینه‌های رفاهی و تقلیل بودجه)، عملاً علیه منافع حامیان سنتی‌اش اقدام کند. به این ترتیب حکومت حزب کارگر سقوط کرد و در جریان انتخابات مارگارت تاچر با اکثریت قابل توجه و با اجازه کامل از سوی حامیان خود به پیروزی رسید و در نخستین گام قدرت اتحادیه‌های کارگری را مهار کرد (ص ۸۶). تاچر به عنوان نماینده‌ی تمام عیار نئولیبرالیسم (مشهور به Iron maiden) از طریق گشودن درهای صنایع بریتانیا به روی رقابت و سرمایه‌گذاری خارجی، نه فقط در مسیر سریع انهدام قدرت اتحادیه‌های کارگری کوشید بلکه طی سه چهار سال صنعت بومی و سنتی انگلستان (صنایع فولاد شفیلد، کشتی‌سازی گلاسکو و صنایع خودروسازی) را به نابودی کشید و بریتانیا را به عرصه‌ی فعالیت شرکت‌های خودروسازی ژاپنی تبدیل کرد. این شرکت‌ها کارگران غیر اتحادیه‌ی با دستمزد پایین را به کار می‌گرفتند. کارگرانی مطیع کار فرما و دولت که به روابط کارگری سبک ژاپنی تسلیم می‌شدند و با کار زیاد به دستمزد کم قانع بودند.

مارگارت تاچر با اعتقاد به این که چیزی به نام جامعه وجود ندارد، بلکه فقط مردان و زنان منفرد وجود دارند شورای شهر مدافع آرمان‌های سوسیالیستی را از طریق کاهش بودجه آنان منفعّل کرد و همزمان موج وسیع خصوصی‌سازی‌ها در بخش اقتصاد صنعتی (صنایع هوا-فضا، مخابرات، خطوط هوایی، صنایع فولاد، برق، گاز، نفت، زغال، آب، اتوبوسرانی، راه‌آهن و ...) در دستور کار قرار گفت ... به نظر هاروی اگر بحران جدی انباشت سرمایه در دهه‌ی ۱۹۷۰ روی نداده بود، پدیده تاچر ظهور نمی‌کرد، چه رسد که موفق شود. (ص ۸۴) شک نیست که بحران انباشت سرمایه در شکل‌بندی نئولیبرالیسم سهیم بوده است اما واقعیت این است که ضعف تشکیلاتی و نظری اتحادیه‌های کارگری، شکاف در تیپ‌های مختلف جنبش اجتماعی (زنان، دانشجویان، کارگران، شهروندان متوسط) فقدان یک حزب منسجم و متکی به برنامه‌ها و آرمان‌های سوسیالیسم کارگری به همان اندازه در ظهور ریگانیسم - تاجریسم موثر بوده است. در سال ۱۹۶۸ دانشجویان رادیکال عملاً از اتحادیه‌های کارگری فاصله گرفتند و با موضع پست مدرنیستی تردید نسبت به روایت‌های کلان، نه فقط با اتهام وجود دیوان‌سالاری اشرافی بی‌باوری خود را به اتحادیه‌های کارگری اعلام کردند، بلکه با انشقاق از صفوف مطالبات سوسیالیسم کارگری راه اعتلای نئولیبرالیسم را هموار ساختند. (قابل توجه دانشجویان و کارگران پیشرو و سوسیالیست ایران).

۵. مقررات زدایی از بازار به نحو شگفت‌انگیزی دست سوداگران مالی و سرمایه‌داران تجاری و بازرگانی را به سوی کالایی‌سازی جامعه باز و دراز کرد. کالایی‌سازی مستلزم وجود حقوق و مالکیت برفراوندها، و روابط اجتماعی است که بر آنها می‌توان قیمت گذاشت و به شرط قرار داد قانونی آنها را به عرصه خرید و فروش نهاد (ص ۲۳۱) در ساختار اقتصاد نئولیبرالیستی زمان این قراردادها همیشه کوتاه مدت است. برای تامین منافع حقوق مالکیت در فرایند قراردادهای کوتاه مدت دولت نئولیبرال از یک طرف مالکیت عمومی بر منابع طبیعی، صنایع، شرکت‌ها، بانک‌ها، اراضی ملی و کارخانه‌ها را لغو می‌کند. (خصوصی‌سازی) و آنها را به شرکت‌های سرمایه‌داری وا می‌گذارد و از

سوی دیگر به قصد کسب سود بیشتر مناسبات بازارهای کار را به نفع کارفرمایان خصوصی و به زیان کارگران تغییر می‌دهد. (نمونه را، کارگرانی که پس از انقضای قرارداد موقت خود - که این روزها در ایران به شدت شایع و حاکم است - به خیل بیکاران بی‌بهره از بیمه بیکاری و بدون حمایت دولت می‌پیوندند). دیوید هاروی در بخش‌های مختلف کتاب تاریخچه نئولیبرالیسم گزارش‌های هولناکی از شرایط کار و زندگی طبقه کارگر ارائه داده است. کارگران و زحمت‌کشان که در جریان خصوصی‌سازی، تقلیل دستمزدها و جهانی شدن‌های اجباری، شغل خود را از دست داده‌اند لاجرم به باندهای قاچاق مواد مخدر، قاچاق اسلحه و زنان و جوانان و سایر تقاضای غیرمشروع روی می‌آورند. این باندهای قاچاق و بزهداری تبعی آنها، همگی ناشی از خاکسترنشینی کارگران و نتیجه مستقیم اقتصاد بازآزاد، مقرراتزدایی از بازار؛ بحران انباشت به شیوه سلب مالکیت عمومی است (ص ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۳۹). هاروی این مطروودین را قربانیان خصوصی‌سازی، مالی‌سازی، مدیریت و طراحی بحران‌هایی می‌داند که نئولیبرالیسم و دولت‌های ضد سوسیالیستی حامی آن به وجود آورده‌اند. گرفتن وام از صندوق بین‌المللی پول (توسط کشورهای تهی‌دست و فقیر) و بانک جهانی برابر است با باز پس دادن بیش از پنجاه برابر آن. امری که در فرایند گرفتن وام مسکن به بحران اخیر وال‌استریت نیز دامن زده است.

جوزف استیگلیتز (برنده نوبل اقتصادی ۲۰۰۱ و طرفدار سرمایه‌داری کنترل شده) در انتقاد به این سیاست اقتصادی نئولیبرالیسم می‌گوید: "چه دنیایی عجیبی که در آن کشورهای فقیر عملاً به کشورهای ثروتمند سوبسید می‌دهند!!" (ص ۲۳۷) افرادی که قادر به پرداخت وام‌های سنگین خود به بانک‌های خصوصی نیستند. با حراج و یا مصادره وثیقه (مسکن) خود روبرو می‌شوند و کشورهای مقروض ناگزیر می‌گردند که به سیاست‌های نئولیبرالیستی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تمکین کنند. نئولیبرالیسم از طریق تشدید فاصله و تضاد طبقاتی مدافعان سنتی سرمایه‌داری لیبرال را نیز نگران کرده است. انتقاد امثال استیگلیتز، جورج سوروس، جف ساچز و پل کروگمن از سیاست‌های نئولیبرالی در همین راستا صورت بسته است.

۶. از بانک، وثیقه و وام‌های سنگین و ریسک‌پذیر سخن گفتیم تا مدخلی برای ورود به بحران کنونی نئولیبرالیسم گشوده باشیم. در ساده‌ترین روایت خود بحران وال‌استریت با پرداخت وام‌های آسان موسوم به ساب پرایم آغاز شد، بانک‌ها وام‌های زیادی - با بهره کم و بازپرداخت طولانی - به خریداران خانه پرداخت کردند و به تدریج معلوم شد که بسیاری از مردم توانایی بازپرداخت قسط‌ها را - که در مجموع از وام دریافتی به مراتب سنگین‌تر است - ندارند. حساب بازار مسکن میلیون‌ها آمریکایی را به دریافت وام‌های کم بهره به منظور خرید خانه ترغیب کرده بود. به گمان خریداران سودشان تضمین شده بود اما با ترکیب حساب قیمت‌ها، خریداران دریافتند که میزان بدهی‌شان از قیمت خانه‌شان بسیار بیشتر است. بدین سان بازپرداخت وام‌ها با اختلال جدی مواجه شد و بانک‌ها به سرایش ورشکستگی افتادند. ابتدا بانک ایندی‌مک سقوط کرد. بعد وامو و سپس واچوویا و بعد مورگان استنلی. تا همین یک سال پیش (۲۰۰۷) نیز هیچ کس گمان نمی‌کرد بانک بزرگ وام‌دهنده‌ی چون وامو (واشنگتن موجهوال) در عرض چند ماه ساقط شود. بتدریج بی‌اعتمادی نسبت به اعتبار بانک‌ها ذهنیت سپرده‌گذاران را به خود معطوف کرد ... دامنه بحران به قدری وسیع بود که در همان روزهای اول سپتامبر ۲۰۰۸ بیش از ۵۵ درصد تولید ناخالص داخلی جهانی را تحت تاثیر خود قرار داد. سهم اقتصاد آمریکا در تولید ناخالص جهانی تا آن جا عظیم است که هر گونه تلاطم و رکود در آن می‌تواند شکوفاترین اقتصادهای دو رقمی را نیز به محاق افول بکشد. در سال ۲۰۰۷ تولید ناخالص داخلی آمریکا بیش از ۱۳ تریلیون و ۳۸۰ میلیارد دلار برآورد شده که سهم آن در تولید ناخالص جهانی بیش از ۲۱ درصد بوده است. اقتصاد آمریکا در سال ۲۰۰۶ بالغ بر ۱۲/۷ درصد از حجم کل تجارت جهانی (۲۹۵۷/۷ میلیارد دلار) را در اختیار داشته است. حالا که بحث به اینجا کشید شاید بد نباشد در ماجرای ساب پرایم و سرمایه‌ی غیرواقعی ("موهوم" به تعبیر مارکس) کمی بیشتر تأمل کنیم. هر چند مساله به وضوح و با جامعیت و شفافیت در

جریان سخنرانی و پرسش و پاسخ رفیق ایرج آذرین حل و تجزیه و تحلیل شده است. اما اهمیت و فراگیری بحران چنان عمیق است که به قول حافظ "از هر زبان که می‌شنوم نامکرر است".

بررسی موکد بحران ساب پرایم فقط به سبب از دست رفتن خانه‌های مردم و نابود شدن میلیاردها دلار سرمایه مالی نیست که مهم است! این بحران از یک طرف بر یک دوره نکبت‌بار سرمایه‌داری خط بطلان کشیده و فاتحه‌ی نئولیبرالیسم به مثابه‌ی هارترین وجه سرمایه‌داری جهانی را خوانده و از طرف دیگر با تاکید بر استحکام علمی و صحت نظرات مارکس فرصت بالقوه‌ی را برای طبقه کارگر و سوسیالیست‌ها رقم زده است که از زیر فشار ناشی از سقوط رویزیونیسم روسی (سرمایه‌داری دولتی اتحاد جماهیر شوروی) خارج شوند و حمله تئوریسین‌های سرمایه‌داری را - که فروپاشی شوروی را به شاخی زیرچشم مارکسیسم لنینیسم تبدیل کرده بودند - به ضد حمله علیه کثیف‌ترین ژانر سرمایه‌داری و به چالش کشیدن سرمایه‌داری جهانی شده و طرح آلترناتیو سوسیالیسم کارگری مبدل سازند. ساب پرایم (بهره رهن یا خرید با نرخ گزاف) و دست به دست شدن ناگزیر (به دلیل ریسک تصاعدی) و ام‌های خرید خانه و ایجاد اعتبار بر اساس صرفاً اعتبار بحران گسترده - بی‌دامن زده است که نه فقط به از دست رفتن خانه‌های مردم فقیر انجامیده و در همان روزهای اول به بیکاری بیش از دویست هزار کارگر منجر شده است، بلکه سه چهار درصد از رشد اقتصادی چین را نیز کاسته است و بهای نفت اوپک را از ۱۴۷ دلار به حدود ۶۰ دلار تقلیل داده و علاوه بر کسری بودجه فدرال، اقتصاد وابسته کشورهای نفتی را (از جمله اقتصاد درب و داغون و تورم زده سرمایه‌داری اسلامی ایران) نیز به تزلزل درآورده است و به بهای سنگین فقر و تنگ دستی فرودستان کشورهای جنوب تمام شده است. این پدیده همان مصداق نظریه‌ی ایمریاسیون - با خصلت تهی‌دست‌سازی و تبلور عینی فقر - مارکس است.

همچنین در این ماجرا مفهوم غیرحقیقی (موهوم یا دروغ) سرمایه‌ی فیکتیشس فوق‌العاده مهم است.

نقش چنین سرمایه‌ی - برخلاف ماهیت قلابی‌اش - در فرایند گردش و انباشت سرمایه امری واقعی است. تنها به این دلیل سرمایه فیکتیشس را غیر حقیقی می‌دانیم که چنین سرمایه‌ی در حوزه تولید - و نه گردش - پایگاه عینی ندارد. در جریان چرخش و توزیع، فرجه شدن سرمایه صرفاً به نرخ سود وابسته است حال آنکه در روند تولید؛ ارزش اضافه به چاق شدن سرمایه یاری می‌رساند. دقیقاً به همین علت است که مارکس سرمایه مالی را سرمایه موهوم (غیر حقیقی) می‌خواند و در عین حال نقش آن را در فرایند گردش و توزیع سرمایه یادآور می‌شود. آن چه که در این بخش باید مورد توجه قرار بگیرد ارتباط عطسه سرمایه مالی با تب و لرز سرمایه جهانی و احتمالاً غش و مرگ سرمایه‌داری دولت‌های وابسته به نفت (دلار - یورو) است. در واقع از همین جاست که عوارض سرماخوردگی جهانی شدن سرمایه‌داری خیلی سریع فراگیر می‌شود و به ویژه گریبان اقتصادهای ضعیف و شکننده را - که توان دفاعی‌شان بر اثر این سرمایه‌داری اُفت کرده است - می‌گیرد و رو به قبله می‌کند. زمینه‌ی اولیه‌ی چنین ماجرای توسط هیلفردینگ و لنین مطرح شده است و کلیات همان مولفه‌ها در مورد وضع حاضر نیز حاکم است. و شگفت این است که با این همه بعضی از چپ‌ها (سنتی‌ها) هنوز هم از سیطره‌ی سرمایه‌ی مالی در فرایند انباشت سخن می‌گویند و برخی دیگر بدون توجه به تقسیم‌پذیری سرمایه (از جمله کالا، پول و خدمات و ...) مانند اقتصاددانان شبه چپ هترودوکس از بررسی دلایل مبنایی بی‌ثباتی ذاتی فرایند انباشت سرمایه باز می‌مانند.

و عجیب‌تر این که مولفه‌ی همچون سرمایه موهوم که کم یا بیش ۱۵۰ سال پیش توسط مارکس تفسیر و تحلیل شده است اینک از سوی چپ‌های جبهه‌ی ماننتی رویو نادیده انگاشته می‌شود! (عدم مرزبندی میان سرمایه‌داری و امپریالیسم یعنی همین دیگر)

۷. نئولیبرالیسم به انتهای راه رسیده است. جراحات حباب بازار مسکن که از مدت‌ها پیش در حال ترکیدن و سربازکردن بوده است همچون زلزله‌ی در اعماق زمین اینک به شکاف‌های عمیق و پرتاب‌گدازه‌ها ختم شده است، و به درستی دانسته نیست که فردا کجای این یک و جب

خاک را ویران خواهد کرد. پس از خاتمه‌ی دوران دولت‌های کینزی افسانه‌ی کوچک‌سازی دولت و خصوصی‌سازی و مقررات زدایی از بازار (نئولیبرالیسم) نیز به پایان رسیده است. حباب‌های سفته‌بازی در چاله‌های موسسات رهنی، بازارهای اوراق قرضه‌ی لنگ در هوا، بازارهای اوراق تجاری با پشتوانه و بازارهای بیمه تعهد پرداخت و ام‌یکی پس از دیگری در برابر چشمان حیرت‌زده مقامات ارشد آمریکا و متحدانش (G7) منفجر می‌شود و تلاش سراسیمه‌ی سران دولتی، پرفسورهای برنده‌ی نوبل اقتصاد، تئوریسین‌های لیبرال و نولیبرال، بانکداران و همه‌ی صاحبان سرمایه به اندازه‌ی یک اسپرین مفید نیفتاده است. غول‌های سرمایه‌داری مانند مورچگانی که آب به خانه‌شان راه یافته، در نهایت آشفتگی و مانند آدم‌های ناشی دست‌پاچه شده‌اند. برآورد صندوق بین‌المللی پول حاکی از رشد خوش‌بینانه‌ی ۵٪ و ۱/۶ درصد اقتصاد آمریکا در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ است. پنداری آنان نمی‌دانند - یا تجاهل می‌کنند - که رکود ناشی از بحران خانمان‌سوز مسکن، برخلاف رکودهای ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰ به سادگی جمع‌شدنی نیست. آنان حتماً نمی‌دانند که این حباب‌ها اقتصاد ظاهراً شوک‌فای چین و روسیه را نیز تهدید می‌کند. بیکارسازی‌های گسترده در کنار تورم و فقر عنان گسیخته هم‌اکنون گریبان صنایع فرانسه (رنو) و آلمان و ایتالیا را گرفته است. تلاش بانک‌های آمریکایی به منظور کاستن ۲۰۰ میلیارد دلاری از ارزش تعهد و ام‌های‌شان - برای جلوگیری از ورشکستگی فرون‌تر رهن‌های مسکن - به دلیل فقدان اعتبار بسنده در بازار، به بحران جدید نقدینگی انجامیده است. بی‌اعتمادی مردم نسبت به اعتبار بانک‌ها؛ خیل بی‌شماری از سپرده‌گذاران را به قصد دریافت پول‌های‌شان روانه بانک‌ها کرده است. اگر مردم برای دریافت سریع پول‌شان سماجت ورزند آن گاه بحران وال استریت وارد مرحله‌ی تازه‌ی بی‌خواهد شد.

علی‌رغم تصویب ۲۵۰ میلیارد دلار - از ۷۰۰ میلیارد دلار کمک پیش‌نهادی بوش به بانک‌ها - و اختصاص مبالغ مشابه از سوی براون (انگلستان)، مرکل (آلمان)، سارکوزی (فرانسه)، برلوسکونی (ایتالیا) هنوز هوای آسمان نئولیبرالیسم سخت توفانی‌ست. سایر طرح‌های دولت ایالات متحده به قصد تامین منابع مالی جدید و ام‌های غیر قابل پرداخت این کشور با کسری ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیارد دلاری مواجه شده است. ده‌ها برابر این پول‌ها، به صورت اوراق قرضه دست به دست شده در اختیار چینی‌ها، روس‌ها، سنگاپوری‌ها، کره‌یی‌ها و ... هر لحظه در حال تولید موج جدیدی از بحران انباشت سرمایه مالی‌ست.

گفته می‌شود فدرال رزرو تاکنون ۳۰ میلیارد دلار به عنوان وجه الضمان ورشکستگی بپراسترانز در نظر گرفته است.

این بانک به عنوان پنجمین بانک سرمایه‌گذار آمریکا در مقابل هر یک دلار دارایی بیش از ۳۳ دلار مقروض است. مریل لینچ در سه ماهه اول سال ۲۰۰۸ با ۹/۷ میلیارد دلار کاهش ارزش دفتری و ۴۰۰۰ پرسنل اخراجی دست به گریبان شده است. برنامه‌های پالسون (وزیر خزانه‌داری آمریکا) مبنی بر تمرکز بیشتر بر ادغام کمیسیون اوراق بهادار ارز و کمیسیون پیش‌فروش - پیش‌خرید به منظور تسریع رقابت در سیستم مالی و اولویت دادن به موسسان اصلی وال استریت با مخالفت‌های جدی امثال استیگلیتز و دیگران به چالش کشیده شده است. در آمریکا دیگر سرمقاله‌های توخالی آدم‌فرومایه‌یی همچون توماس فریدمن خواننده ندارد. اکثر نسخه‌های نیویورک تایمز برگشت می‌خورد و آنان که دست چپ و راست خود را می‌شناسند برای محاکمه‌ی استخوان‌های پوسیده میلتنون فریدمن دادگاه‌های غیابی تشکیل می‌دهند. در مقابل از رونق افتادن کتاب‌ها و مقالات نئولیبرال‌ها، آثار سوسیالیستی و به ویژه کتاب جاودانه‌ی "کاپیتال" کارل مارکس به طرز شگفت‌ناکی با استقبال جوانان، دانشجویان، استادان دانشگاه و طیف‌های مختلف جامعه مواجه شده است. و عجیب‌تر آنکه حتی راست‌ها نیز برای تبیین نظری بحران به مارکس مراجعه کرده‌اند. پس از افتادن طشت رسوایی نئولیبرالیسم از بام بلند سرمایه‌داری (آمریکا)، تبلیغات سرسام‌آور رسانه‌های بورژوازی - که راه رشد غیر سرمایه‌داری خروشچف و سرمایه‌داری دولتی برژنف و فروپاشی اردوگاه ریزیونیسم شوروی را به مثابه شکست سوسیالیسم جا زده بودند - نیز رسوا شده است. کارل دیتز یک ناشر آلمانی می‌گوید فروش کاپیتال که از زمان تولید و چاپ آن

(۱۸۶۷) به ندرت دو رقمی بوده از سال ۲۰۰۵ به شدت فزونی یافته است. جوئرن (یک مدیر نشر) به اشپیکل گفته یقیناً فلسفه اقتصاد سیاسی مارکس در حال حاضر مد روز است و فروش کتاب کاپیتال از زمان آغاز بحران مالی سود فراوانی برای ما داشته است!! کموبیش همه ناشرانی که کاپیتال را چاپ و منتشر می‌کنند از رشد ۳۰۰ درصدی فروش آن سخن گفته‌اند. رجعت به مارکس و امکان احیای جنبش‌های اجتماعی مبنی بر سوسیالیسم کارگری، تمیان نظریه‌پردازان سرمایه‌داری را از کک‌های گزنده انباشته است. این کک‌های طاعون‌زا دست پخت همین سرمایه‌دارانی است که اکنون از ترس طاعون مرگ به ولوله افتاده‌اند و برای نجات از بحران فراگیر نمایندگان سیاسی اقتصادی و ایده‌مولوژیک خود را ارجوزمخوان به میدان فرستاده‌اند. آنان خیلی می‌کوشند خونسردی خود را حفظ کنند اما تب و لرز بحران نه فط در چهره‌ی رنگ باخته‌شان بلکه در صدای لرزان و سخنان هذیان‌سان ایشان به وضوح پیداست. برای آنکه ما را به شایعه و دروغ پراکنی متهم نکنند فقط به چند نمونه از این پریشان‌گویی‌ها اشاره می‌شود.

۸. در ابتدای آخرین دهه‌ی هزاره دوم (۱۹۹۱) و دقیقاً زمانی که نئولیبرالیسم ریگانیستی در مسابقه‌ی سیاسی اقتصادی فرهنگی نظامی موسوم به جنگ ستارگان در حال فایق آمدن بر سرمایه‌داری دولتی شوروی بود؛ تئوریسین پاچه ور مالیده‌ی همچون لکاته‌ها خود را خود آش شور سرمایه‌داری نئولیبرالیستی کرد و مدعی شد که تاریخ به پایان رسیده و دوران حاکمیت نهایی و همه‌جانبه‌ی لیبرال دموکراسی غربی آغاز شده است. این شارلاتان سیاسی که به نام فرانسیس فوکویاما نزد ما مشهور است و تئوری خود را تحت عنوان *The last man and end of history* به میان نهاده اینک که بحران انباشت مالی، سرمایه‌داری نئولیبرال را به ورطه‌ی سقوط کشیده با فرصت‌طلبی هر چه تمام‌تر به میدان آمده و مدعی شده است که: "بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ وقتی که دنیا دوران رشد بی‌سابقه‌ی را تجربه می‌کرد نادیده گرفتن سوسیالیست‌های اروپایی و پوپولیست‌های آمریکای لاتین که الگوی اقتصادی آمریکا را محکوم می‌کردند و آن را سرمایه‌داری کابویی می‌خواندند، کار آسانی بود. اما اکنون واگن رشد اقتصاد آمریکا از ریل خارج شده و همه دنیا را به دنبال خود به خطر انداخته است. از آن بدتر این که اکنون متهم اصلی، الگوی آمریکایی است." (نیوزویک، اکتبر ۲۰۰۸ نیز: واشنگتن پست ۸ اکتبر ۲۰۰۸)

جوزف استیگلیتز در گفت‌وگو با ریچارد ویمر (از روزنامه آلمانی برلینر سایتونگ ۹ اکتبر ۲۰۰۸) با تاکید بر این نکته که نظام نئولیبرالی در غرب مرده است برنامه کمک ۷۰۰ میلیارد دلاری دولت آمریکا به بانک‌ها را اقدامی کم اثر خواند و برای توصیف بحران به این مثال آویزان شد: در نظر بگیرید، بیمار از خونریزی شدید داخلی رنج می‌برد و به عنوان چاره نجات خون تزریقی دریافت می‌کند. بانک‌ها پول قرض داده‌اند. ارزش دارایی بانک‌ها به عنوان ضمانت پذیرفته شده است. این حباب ترکیده است. ضمانت‌ها هیچ ارزشی ندارند یا بسیار کم. ارزش‌اند استیگلیتز و ام‌ها را به اختلاس تشبیه کرده و هنری پاولسون (رییس خزانه‌داری) و بن برنانکی (رییس بانک مرکزی یا فدرال رزرو) را به فهمیدن این واقعیت که دامنه‌های بحران به مراتب گسترده‌تر از اعاده اعتماد مردمی است، متهم کرده. نکته‌ی جالب این که استیگلیتز از یک سو برنامه‌ی نجات دولت آمریکا را دعوتی برای بازکردن درها و دروازه‌ها به روی فساد مالی و فقدان تعهد شفاف برای حساب رسی خوانده و از سوی دیگر این برنامه را که خسارت بانکداران با هزینه مالیات دهنده‌گان جبران شود در نهایت بهتر از هیچ دانسته است. همچنین استیگلیتز به وضوح گفته یک چیز مسلم است آن هم اینکه فلسفه آزادی‌سازی فاتحه‌اش خوانده است.

اظهار فضل همپالکی استیگلیتز یعنی جناب پل کروگمن (برنده نوبل اقتصاد امسال) در تقبیح نئولیبرالیسم و تشبیه بحران جاری به رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰، زمانی جالب جلوه می‌کند که او همزمان با همپاله‌هایش در MIT از اقدام دولت‌هایی اروپایی برای نجات بانک‌های آمریکایی به شیوه‌ی تحسین آمیز سخن می‌گوید. عالی جناب دومینیک استراس کان (رییس صندوق بین‌المللی پول)، ضمن ستایش از همدردی و همراهی رهبران سرمایه‌داری جهانی به منظور پیشگیری از ورشکستگی وال استریت، پنج راهکار را به میان نهاده است. از جمله ایجاد تناسب سرمایه

خصوصی و دولتی و بستن راه‌های گریز موجود در مقررات پولی جهانی و ... در این میان گوردون براون با کیسه‌ی ۳۷ میلیارد پوندی، آنجلامرکل با توپره ۵۰۰ میلیارد یورویی و ... از اجلاس اضطراری بروکسل (۱۶ اکتبر ۲۰۰۸) بیرون شتافتند و برای وصله پینه کردن سوراخ‌های حساب اعلام آمادگی کردند.

غافل از آنکه حساب‌ها، نه سوراخ، که ترکیده‌اند.

و باز هم جالب اینکه جناب جورج سوروس (شوارتز) در وسط معرکه به نرخ گذاری بحران پرداخته و در انتقاد از سیاست‌های نئولیبرالی کتابی تحت عنوان "New paradigm for financial markets"

منتشر کرده و سه پیش‌نهاد الف: حل و فصل مشکل وام‌های رهنی، ب: کاهش میزان به اجرا گذاشتن وثیقه‌ی ملکی، پ: سرمایه‌گذاری مجدد در بانک‌ها، را پیش کشیده است.

و از همه مهم‌تر!! افاضات حضرت میخائیل گورباچف است. این بنده خدا که گویی از سیاره‌ی دیگر به مرکز دعوا پرتاب شده، بازگشت به گلاس‌نوست را تنها راه حل بحران خوانده است!

اجازه بدهید در وانفسای بحران اقتصادی ما نیز در اقتصاد کلام اسراف نکنیم و از سایر اظهار فضل‌های فاضلان فضل‌ه فروش بازار آزاد پر فضیلت؟! سرمایه‌داری بگذریم و برای انبساط خاطر خواننده‌ی مکرر شده، دو کلمه هم از مادر عروس بشنویم و بگوییم.

در اوج بحران و در شرایطی که رهبران G7 گره متفکرانه بر ابروان خود انداخته بودند مقام عظمای ولی‌فقیه سرمایه‌داری اسلامی، بحران به تعبیر حضرت‌شان "لیبرال دموکراسی" را با فروپاشی مارکسیسم (شما بخوانید سرمایه‌داری دولتی روسی) مقایسه فرمودند و ضمن در میان نهادن اسلام ناب محمدی با تورم ۴۲ درصد و کسری بودجه ۷۰ میلیارد دلاری، واردات ۹۰ میلیارد دلاری و ...!! - از سقوط استکبار جهانی اظهار خوشنودی فرمودند. هنوز این اظهار فضله مشعشع خشک نشده بود که آیت‌الله رفسنجانی اسلحه به دست پشت منبر نماز جمعه رفت و در دفاع از نئولیبرالیسم؛ دل خنک شده رهبر را داغ کرد و هشدار داد از "سونامی اقتصادی جهانی خوشحال نباشیم، خطر در راه است!"

دماغ عقب مانده نئولیبرال‌های ایرانی بسیار کندتر از اسبانی که از وقوع زلزله سُم بر زمین می‌کوبند، تحریک شده است و فقط این قدر می‌داند که اقتصاد مولف‌هایی حاج حبیب الله عسگر اولادی نو مسلمان مانند مدل اقتصادپرفسور موسی‌غنی‌نژاد نمی‌تواند برای مدتی طولانی روی پای خود بایستد. در ایران نیز امضای "هایک - نایینی" منسوخ و بی‌اعتبار شده است!

□

و برای اینکه خیال اندک دوستانی که - با افتخار به رشد دو رقیب اقتصاد چین - هوای تکریم و تقدیس بازماندگان مائو - چون لای برشان می - دارد را راحت کنیم یادآور می‌شویم که اعلیحضرت هوجیانگ تاؤ در آخرین موضع‌گیری خود نسبت به بحران وال‌استریت، از تعهد چهار هزار میلیارد دلاری برای نجات سرمایه‌داری غربی سخن گفته است. فاتحه!

